

معجزات و کرامات امام سجاد علیه السلام

از حضرت سجاد علیه السلام درباره توحید سؤال شد، در جواب فرمود: خدا می دانست که در آخر زمان افراد عالم و مردان دقیق و ما نازل فرمود.



*شهادت حجرالاسود به امامت امام سجاد (ع)

از حضرت سجاد علیه السلام درباره توحید سؤال شد، در جواب فرمود: خدا می دانست که در آخر زمان افراد عالم و مردان دقیق و ما نازل فرمود.

جمله (و هو علیم بذات الصدور) و چند آیه از سوره حدید را تا (قل هو الله احد) کنجکاو خواهند آمد. خداوند است که در حدیث حضرت علی بی (علیم بذات الصدور) از سوره حدید و جزء آیات پیش از (ینزل من السماء و ما یعرج فیها الحسین علیه السلام آمده است.

این که امام سجاد علیه السلام در فهم این آیه، به عمق دانش مردمی در آخر زمان اشاره می کند، شاید ناظر به مطلبی باشد که دنیای امروز به آن متوجه شده است.

ابوخالد کابلی نقل می کند که: روزی محمد بن حنفیه مرا طلب کرد وقتی به خدمتش رسیدم فرمود: ای ابوخالد می خواهم تو را به مدینه خدمت امام سجاد علیه السلام بفرستم چه نظری داری؟ گفتم: یابن امیرالمؤمنین به هر چه امر کنی به جان خریدارم و مدتی است که شوق ملاقات آن حضرت را نیز دارم.

سپس محمد بن حنفیه گفت: ای ابوخالد هنگامی که به مدینه رسیدی سلام مرا به آن حضرت برسان و عرض کن که محمد ابن علی می گوید: که من بعد از امام حسن و امام حسین علیه السلام بزرگترین فرزند امیرالمؤمنین و در امر خلافت اولویت دارم و باید این امر را به من واگذاری و اگر این سخن را قبول نداری فردی را حکم قرار ده تا بین ما قضاوت نماید.

ابوخالد نقل می کند: من به امر محمد بن حنفیه راهی مدینه شدم و بعد از آن که خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدم پیام محمد بن حنفیه را به حضرت رساندم.

آن حضرت فرمود: ای ابوخالد به عمویم بگو که امر امامت به مجرد طلب نمودن و سعی کردن میسر نمی شود و این اراده به جز تأیید الهی و اخبار حضرت رسالت تحقق نمی پذیرد و این امر را پیامبر عظیم الشأن علیه السلام به من واگذار نموده و اگر سنگین است که بپذیری من به مکه

می آیم و با هم نزد حجرالاسود می رویم و آن را حکم قرار می دهیم. شهادت او حقیقت را روشن می کند.

ابوخالد می گوید: به مکه آمدم و پیام حضرت را به محمد بن حنفیه رساندم هنوز مدت کمی نگذشته بود امام برای طواف عبه تشریف آوردند پس به اتفاق محمد بن حنفیه نزد حجرالاسود رفتند من هم همراه آنان بودم.

امام سجاد (ع) به محمد بن حنفیه فرمود: ابتدا شما سؤال کنید.

محمد بن حنفیه جلو آمد و دو رکعت نماز به جای آورد و دست به دعا برداشت و از حجرالاسود تقاضای شهادت نمود اما جوابی نشنید بعد از آن امام سجاد علیه السلام نزدیک حجرالاسود آمد فرمود: ای سنگی که خداوند تو را گواه گردانیده بر آن کسی از بندگان او که به طواف حرم او می آیند اگر تو می دانی که من صاحب امر هستم و من امامی هستم که بر بندگان خدا اطاعت من واجب است باید به عموی من اعلام کنی و شهادت بدهی.

ابوخالد می گوید: به امر خداوند حجرالاسود به سخن در آمد و به زبان عربی فصیح گفت: یا محمد بن علی امر امامت متعلق به علی بن الحسین است و خداوند متعال امر و نهی او را به تو و تمامی بندگان خدا واجب گردانیده و فرمانبرداری از او را به همه ی آدمیان واجب ساخته است.

وقتی محمد بن حنفیه این شهادت را از حجرالاسود شنید دست و پای امام سجاد علیه السلام را بوسید و گفت:

یابن رسول الله امر امامت به حکم الهی به تو تفویض شده است.

روایت شده است که محمد بن حنفیه این ادعا را برای اطمینان قلب خود نمود نه از روی اعتقاد و نه از روی اظهار عناد.

تبدیل سنگریزه به جواهر حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: کسی که به کرامت نفس و شخصیت روحانی نائل آمده است مادیات پست، نزد او حقیر و ناچیز است.

روزی عبدالملک مروان خانه ی کعبه را طواف

می کرد و امام سجاد علیه السلام نیز در حال طواف بود و از روی خضوع و کمال خشوع متوجه غیر خدا نبود.

عبدالملک حضرت را نمی شناخت و گفت: این کیست که بر ما سبقت می گیرد و به ما توجهی ندارد؟ به او گفتند: پسر حسین بن علی علیهماالسلام است.

وقتی عبدالملک از طواف فارغ شد در جائی نشست و گفت: می خواهم که کسی این جوان هاشمی را نزد من طلب نماید تا خصوصیات احوالش را معلوم کنم، شخصی را به خدمت حضرت فرستاد و او با صحبت های خودش داشت حضرت را ترغیب می کرد که ضرورتاً حضرت متوجه عبدالملک شد و عبدالملک نظرش به حضرت افتاد و گفت: یابن الحسین در کشتن پدرت

سعی نکردم و از قاتلانش نیستم پس چه چیزی مانع صحبت کردن شما با من می شود؟ حضرت فرمود: قاتل پدرم با آن کار شنیع خود دنیای پدرم را افساد کرد و پدرم آخرت او را که پدر تو باشد افساد نموده اگر می خواهی در خسارت دنیا و آخرت مانند او باشی و در عقبات و درکات آتش، همراه او باشی همان گونه باش که او بود.

عبدالملک گفت: نه به خدا قسم راضی نیستم که مانند او باشم ولیکن مکنت دنیا از آن ماست و مال و منال به ما روی آورده، اگر گاهی برای مصاحبت نزد ما بیائی فیضی از دنیای ما به شما می رسد و نفع اخروی شما نیز برای ما حاصل می شود.

وقتی حضرت این سخنان را شنید ردای مبارکش را روی زمین پهن کرد و نشست و مقداری سنگریزه از روی زمین برداشت و گفت: خدایا حرمت اولیاء خود را نشان بده که در نزد تو چقدر است؟ هنوز دعایش تمام نشده بود سنگریزه ها در کف دست حضرت به جواهراتی تبدیل شد که برای عبدالملک و بقیه خیره کننده بود.

پس حضرت فرمود: یابن مروان کسی که به درگاه خداوند این اندازه حرمت داشته باشد آیا به دنیای شما نیاز دارد؟ و از مصاحبت با شما بهره می گیرد؟ و سپس از آنجا برخاست و آن جواهرات را روی زمین ریخت و گفت: خدایا آن ها را به حالت اول برگردان که به کرم تو از آنها بی نیازم.

عبدالملک بسیار زیاد از سخن خود منفعل و از ادعای خود خجل و شرمند شد.

* چسبیدن دست های زن و مرد گنهکار

به حجرالاسود

حضرت سجاد علیه السلام فرموده است: کسی که برای خدا و به قصد صله رحم ازدواج نماید، پروردگار جهان او را به تاج بزرگی و عظمت، مفتخر و سرفراز خواهد ساخت.

در کشف الغمه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: روزی در طواف خانه خدا مرد و زنی را دیدم که دست های آنها به حجرالاسود چسبیده و هر چه تلاش می کردند که جدا کنند نمی توانستند بالاخره تصمیم گرفتند دست های آنها را قطع کنند و در این فکر بودند که امام سجاد علیه السلام از موضوع باخبر شد و دست مبارک خود را روی دست های آنان گذاشت و به برکت دست های حضرت دست های آنان از حجرالاسود جدا شد آنها توبه و انابه کرده و به راه خود رفتند و در حدیث نقل شده است که مرد دست زن را برهنه دید و خواست دست خود را روی دست زن بمالد لذا دست هر دو به هم چسبید و حاکم وقت به فتوای علمای عصر خواست که دست آن ها را قطع کند و به برکت امام سجاد علیه السلام دست ها از هم و از حجرالاسود جدا شدند.